

بررسی تطبیقی تحولات مفهومی قدرت در نظریه روابط بین‌الملل و جنگ در نظریه‌های نظامی

عبداله مرادی*^۱

عباس خیراتی^۲

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

تأملات نظری در دانش روابط بین‌الملل مبتنی بر مفهوم محوری «قدرت» شکل گرفته و همچنین کاربرست قدرت، عینی‌ترین رفتار در سیاست خارجی دولت‌هاست. باین‌حال با ورود به دوران جهانی‌شدن، قدرت در مفهوم، ابعاد، ابزارها، حتی مبانی و گفتمان‌ها دچار تحول شده است. متناظر با این روند، «جنگ» نیز در نظریه‌های نظامی دچار تحولاتی در ابزارها، هدف و ... شده است. لذا به نظر می‌رسد مطالعه تطبیقی میان دو مفهوم قدرت و جنگ در رویکردهای مربوطه، می‌تواند ضمن توسعه دانش نظری، درک راهبردی از فضای امنیتی-دفاعی پیش رو را نیز ارتقا دهد. بر این اساس این پژوهش با هدف «بررسی تطبیقی تحول مفهوم جنگ در نظریات نظامی با تحول در مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل» انجام شد. نوع پژوهش «توسعه‌ای» و روش مورد استفاده ترکیبی از «تبیینی-مقایسه‌ای» است. نتایج پژوهش نشان داد که در تحول مفهومی قدرت و جنگ، می‌توان یک خط سیر انباشتی و متناظر را شناسایی کرد که طی آن «جنگ هیبریدی» در تناظر با مفهوم «قدرت هوشمند» مفهوم‌سازی می‌شود. در یک تحول پارادایمی نیز می‌توان تناظر دیگری را میان «قدرت پسامدرن» در نظریه روابط بین‌الملل و «جنگ شناختی» در نظریه‌های نظامی، ترسیم کرد.

واژه‌های کلیدی:

قدرت، جنگ، امنیت، نظریه‌های جنگ، روابط بین‌الملل.

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران.

۲. دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران ایران.

۳. *نویسنده مسئول: moradi.abdolah@gmail.com

مقدمه

مفهوم قدرت یکی از اساسی‌ترین مفاهیم سیاسی محسوب می‌شود، که در پیوند با مفاهیمی چون: جنگ، صلح و امنیت، قوام دهنده دانش روابط بین‌الملل است. چراکه مهم‌ترین مسئله و عامل تحول در تاریخ روابط بین‌الملل، و همچنین تحقق صلح مهم‌ترین هدف دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان یک رشته دانشگاهی بوده است (رشته روابط بین‌الملل نخستین بار در سال ۱۹۱۹م، پس از جنگ اول جهانی به‌عنوان یک رشته دانشگاهی در کرسی وودرو ویلسون در دانشگاه ولز تأسیس شد). اما در مسیر تحول دانش روابط بین‌الملل و با جهانی‌شدن سیاست، اقتصاد و ارتباطات، نحوه برداشت از قدرت، منابع آن و سازوکارهای اعمال آن نیز متحول و پیچیده شده است. در این تحولات یادشده؛ اهداف، ابزار و راهبردهای جنگ نیز با تغییراتی مواجه بوده است. در کنار تغییر پارادایم قدرت و تحول آن از فضای سخت تا نرم و قدرت هوشمند، قالب جنگ‌ها نیز که از دیرباز ملازم دائمی بشریت بوده‌اند، دستخوش دگرگونی‌های اساسی شده‌اند. آنچه مشخص است ظهور جنبه‌های جدید سیاست جهانی، توانمندی معطوف به زور را متحول و مفهومی نو از قدرت را برای مشروعیت و کسب نتایج مطلوب‌تر در قالب قدرت هوشمند ایجاد نموده است. روندی که در فرآیند تغییر پارادایم‌های جنگ نیز قابل‌شناسایی است. درواقع در پی تغییر نظریه‌ها و نسل‌های جنگ و ورود به فضای جنگ‌های نیابتی و هیبریدی، امروزه ماهیت و هدف اصلی در جنگ‌ها نیز تغییر کرده است. دستیابی به جنگی کوتاه، آسان و سرنوشت‌ساز با بهره‌گیری از فضای نرم‌افزاری ناشی از تاکتیک تأثیر محوری برای نفوذ به حوزه شناختی انسان ازجمله ویژگی‌های نسل متأخر نظریه‌های جنگ است.

بررسی تطبیقی مفاهیم و موضوعات مرتبط با قدرت در نظریه روابط بین‌الملل با تحول جنگ و کاربست ابزارهای نوین در عرصه جنگ‌های متأخر، می‌تواند تصویر روشن‌تری از مناسبات جهانی برای ترسیم روند تحولاتی آتی به دست دهد. بر این اساس هدف اصلی این پژوهش «بررسی تطبیقی تحول مفهوم جنگ در نظریات نظامی با تحول در مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل» است. بر این مبنا پرسش اصلی این‌گونه مطرح می‌گردد که: «بررسی تطبیقی تحول قدرت در روابط بین‌الملل و جنگ در نظریه‌های نظامی، در چه قالب‌هایی مفهوم‌سازی می‌گردد؟» جهت پاسخ به این پرسش لازم است، مجموعه‌ای از سؤالات فرعی نیز طرح و مورد موشکافی قرار گیرد، ازجمله: «تحول قدرت در روابط بین‌الملل، را بر مبنای کدام الگوهای نظری و چه قالب‌هایی می‌توان مطالعه نمود؟»، «ادوار و نسل‌های نظریه‌های جنگ چگونه تبیین می‌گردد؟» درواقع از منظر این دو پرسش تلاش می‌شود: تحول دو مفهوم اساسی این

پژوهش به شکل جداگانه به بررسی گذاشته شود. سپس این پرسش مطرح می‌شود که «بررسی مقایسه‌ای مفهوم جنگ و قدرت، چگونه می‌تواند به درک راهبردی از تحولات عینی آینده کمک نماید؟» چه اینکه با ارائه یک چارچوب تطبیقی، می‌توان ضمن اشباع نظری در موضوع مورد پژوهش، آثار راهبردی این تحولات را در عرصه تهدیدات نوظهور با نگاهی به آینده مورد تحلیل قرار داد.

پیشینه پژوهش

ناظر بر موضوع قدرت در روابط بین‌الملل و جنگ در نظریه‌های نظامی می‌توان متون موجود مورد بررسی در این مقاله را به دو دسته اصلی و در قالب جداول شماره ۱ و ۲ تقسیم‌بندی و نتایج آن‌ها را بیان نمود.

جدول شماره (۱) پیشینه تحقیق مرتبط با موضوع قدرت در روابط بین‌الملل

پدیده‌آور	عنوان	یافته‌های پژوهش
حسین فتاحی اردکانی و همکاران	«تحلیل مفهوم قدرت و منابع تشکیل‌دهنده آن از دیدگاه جوزف نای (سخت، نرم و هوشمند)»	در نظر «جوزف نای» قدرت دارای سه وجه سخت، نرم و هوشمند است. حرکت جریان قدرت از منابع سخت آن شامل اجبار، تهدید و استفاده از ابزارآلات نظامی به سمت اقناع، تولید جذابیت و استفاده از ابزارهای نرم مانند فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و مطلوبیت‌های سیاست خارجی و در نهایت استفاده از راهبردی بهینه از منابع قدرت که از آن به قدرت هوشمند تعبیر می‌شود، بوده است.
علی محسنی و همکاران	«تحول پارادایمی مفهوم قدرت و امنیت در عصر جهانی‌شدن و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»	تحول ماهوی قدرت، امنیت و تهدید در عصر جهانی‌شدن از رویکرد سلبی و دولت‌محور به رویکرد ایجابی، انسانی و فراملی، زمینه شکل‌گیری چالش‌ها و فرصت‌های نوینی است، که عدم توجه به تحول این مفاهیم و پیگیری راهبردهای امنیت ملی بر مبنای تعاریف سنتی، تأمین‌کننده منافع ملی جمهوری اسلامی ایران در عصر جهانی‌شدن نخواهد بود.
طاهره ابراهیمی‌فر و سید علی منوری	«درآمدی بر بازشناسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازها و گونه‌ها»	مقوله قدرت بر مبنای مادی‌گرایی و معناگرایی از یک‌سو و ساختاری بودن و کارگزاری بودن از سوی دیگر طبقه‌بندی شده است. بدین قرار نوعی طبقه‌بندی چهاروجهی از قدرت حاصل شده است: مادی‌گرا-ساختاری، مادی‌گرا-کارگزاری، معناگرا-ساختاری و معناگرا-کارگزاری.
ارسلان قربانی شیخ‌نشین، کامران کرمی و هادی	«قدرت هوشمند؛ تحول نوین قدرت در عصر جهانی‌شدن»	در پرتو موج اثرگذار جهانی‌شدن، واقعیت قدرت دیگر در مکان‌هایی نیست که در آن‌ها قدرت به‌طور مستقیم تجربه می‌شود، بلکه روابط قدرت، عمیقاً در پویایی جهانی‌شدن ریشه دارد. این تحولات تأثیرگذاری بیشتر قدرت هوشمند نسبت به قدرت سخت و محدودیت‌های قدرت نرم را بر روند تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها را در

پدیده‌آور	عنوان	یافته‌های پژوهش
عباس‌زاده		راستای دستیابی به اهداف و منافع ملی ارتقا بخشیده است.
موسی‌الرضا وحیدی	«فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»	در روابط بین‌الملل به‌رغم تاریخ طولانی تحلیل مفهوم قدرت، اجماع محققین در خصوص طبیعت و نقش آن در روابط بین‌الملل ایجاد نشده است. رویکرد واقع‌گرا به علت درک محدود از قدرت، بر قدرت اجباری که متکی بر منابع مادی و قدرت نظامی است، تأکید داشت. اما با تغییر عرصه سیاست بین‌الملل، به دلیل توسعه فرا تکنولوژی‌ها، نحوه برداشت از قدرت و مکانیسم‌های اعمال آن نیز متحول و پیچیده‌تر شده است.

جدول شماره (۲) پیشینه تحقیق مرتبط با موضوع جنگ در نظریه‌های نظامی

پدیده‌آور	عنوان	نتیجه
یعقوب زهتاب	«نظریه‌های تکاملی جنگ»	نظریه‌های تکاملی در خصوص جنگ آینده دارای یک وجه مشترک هستند و آن اینکه تغییر شکل جنگ را طی یک فرآیند تکوینی و بر اساس نقاط عطف مهم در تاریخ و تمدن بشری موردبررسی قرار می‌دهند. همین امر توصیف آن‌ها را از جنگ آینده تا حدی از یکدیگر متمایز می‌سازد.
کیومرث حیدری و فریدون عبدی	«جنگ‌های آینده و مشخصات آن با تحلیلی بر دیدگاه برخی صاحب‌نظران نظامی غرب»	فضای جنگ آینده بیشتر فضایی خواهد بود مجازی، سیال، نرم‌افزاری و خارج از حواس انسان که به استعاره می‌توان آن را ذهن نامید. در این جنگ‌ها تمرکز بر عقبه نه با مرزبندی مشخص، بلکه با نوعی فروپاشی از درون با حمله از راه دور به‌صورت اطلاعات پایه یا دانش‌محوری استوار خواهد بود. همچنین مطابق دیدگاه برخی از نظریه‌پردازان نظامی غرب، عملیات سریع و قاطع، راه‌اندازی ائتلاف، انجام عملیات تأثیر محور و غیرخطی، عملیات روانی و ... از مشخصات جنگ‌های آینده می‌باشند.
علی ستاری خواه و همکاران	«ماهیت صحنه جنگ ترکیبی آینده‌ی احتمالی علیه جمهوری اسلامی ایران در افاق ۱۴۰۴»	ماهیت صحنه جنگ ترکیبی آینده احتمالی علیه جمهوری اسلامی ایران؛ در هشت حوزه تهاجم نظامی (هوا-دریا)، نیابتی دولت‌محور و غیردولتی، براندازی نرم، تحریم همه‌جانبه، بی‌ثبات‌سازی داخلی، تنش مقطعی و نافرمانی، نفوذ و استحاله قابل دست‌بندی است. که در آن مهم‌ترین ویژگی‌ها شامل استفاده از سلاح‌های نوین و فضای مجازی، نوع و ابزار تهدیدات از نوع هوشمند (ترکیبی) و عرصه آن متمرکز بر جنگ اطلاعاتی-امنیتی، فرهنگی و قومی و مذهبی است.

تحقیقات مذکور علیرغم اینکه به‌نوعی می‌توانند با تحقیق حاضر مرتبط باشند، لیکن صرفاً یکی از مفاهیم قدرت و جنگ به‌صورت مستقل موردبررسی قرار گرفته‌اند. لیکن علیرغم ارتباط و کمک این تحقیقات به ادبیات نظری، اما پژوهش حاضر از این منظر که می‌کوشد تا ضمن بررسی این دو مفهوم نسبت به بررسی تطبیقی آن‌ها با یکدیگر بپردازد تا ضمن ایجاد اشباع

نظری، آثار راهبردی این تحول بر مناسبات کلان آینده بین‌الملل را تبیین کند، نوآورانه محسوب می‌گردد.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم شناسی قدرت در سیاست و روابط بین‌الملل

«قدرت»^۱ یکی از مفاهیم کلیدی و نقطه محوری در سیاست و روابط بین‌الملل است اما با اینکه سیاست را مبارزه‌ای برای کسب قدرت دانسته‌اند، (سیف‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۹) (دئورتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۱۴۳) اما بر سر ارائه تعریف از قدرت، اعمال کنندگان و شیوه اعمال آن اختلاف‌نظرهای زیادی وجود دارد. قدرت در معنای عام به معنای توانمند بودن و مترادف مفاهیمی چون؛ کنترل، اقتدار، فرمان، تسلط، اختیار قانونی است. (مرندی و عابدینی، ۱۳۹۱: ۴۵) اما در فرایندهای کاربست قدرت، به‌واسطه اینکه هر تعریف با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های ارزشی گره خورده (صادقی، ۱۳۸۱: ۴۰) تفاوت‌هایی به وجود می‌آید. به‌عنوان مثال «ماکس وبر» از منظر جامعه‌شناختی، قدرت را همچون امری نسبتاً عینی و ملموس در میان واقعیت‌های اجتماعی به بحث می‌گذارد. (نبوی، ۱۳۸۸: ۴۹) «کارل مارکس» قدرت را اعمال قهر سازمان‌یافته یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر و از منظر «برتراند راسل» قدرت از طریق سنجش مطلوب یا نامطلوب بودن آثار یک کنش قابل‌اندازه‌گیری است (راسل، ۱۳۸۴).

تعاریف قدرت را به‌واسطه قابلیت اندازه‌گیری، ساختار، مشاهده‌پذیری و ... به شیوه‌های گوناگونی تقسیم‌بندی می‌کنند. «کالین‌های» دو دسته متفاوت تعریف از قدرت را ارائه می‌کند. دسته اول قدرت را ساده، محدود و قابل عملیاتی شدن و دارای شأن بین شخصی معرفی و دسته دوم که قدرت را پیچیده‌تر، غیرقابل‌اندازه‌گیری و دارای شأن اجتماعی و ساختاری می‌پندارند. (های، ۱۹۹۷: ۴۵-۵۲) در یک دسته‌بندی دیگر «ریموند دوال و میکائیل برانت» به چهار وجه و شکل مختلف قدرت اشاره می‌کنند: «قدرت اجباری»^۲، «نهادی»^۳، «ساختاری»^۴ و «مولد»^۵ (برانت و دوال، ۲۰۰۵).

^۱: Power

^۲: Compulsory

^۳: Institutional

^۴: Structural

^۵: Productive

در عرصه بین‌المللی نیز تعاریف از قدرت با توجه به منابع آن، هدف یا ابزار بودن، بازیگران اعمال کننده و ... متفاوت‌اند. لذا هرچند «هالستی» قدرت را «یک وسیله که بر منابعی مبتنی است و شامل یک رابطه و روند است» (هالستی، ۱۳۷۳: ۲۵۱-۲۵۲) اما درباره هدف/وسیله بودن قدرت، منابع آن و ... توافقی وجود ندارد. چه اینکه «هانس مورگنتا^۱» قدرت را به‌عنوان هدف در نظر می‌گیرد که در آن سیاست خارجی به‌عنوان ابزار معنا می‌یابد. اما در نگاه «کنت والتز^۲» تلقی از قدرت به‌عنوان هدف نوعاً در جهت کسب امنیت موردتوجه است. متقابلاً نظریه‌پردازانی چون «جوزف نای^۳» نیز قدرت را دارای دو لایه سخت (قدرت نظامی و تا حدی اقتصادی) و نرم می‌دانند که ابزاری جهت تغییر مواضع دیگران است.

مفهوم جنگ

درباره جنگ نیز، همانند سایر مفاهیم، تعریف‌های مختلفی بیان شده است که هر یک بیانگر نگرش خاصی به جنگ است. به‌عنوان مثال، «هدلی بال^۴» جنگ را خشونت سازمان‌یافته می‌داند که دو یا چند کشور علیه همدیگر انجام می‌دهند. همچنین «کلوزوتیس^۵» معتقد است جنگ، به‌کارگیری حد‌اعلای خشونت در راه خدمت به دولت یا کشور است. (شیرودی، ۱۳۸۴: ۲۵) بر این اساس می‌توان جنگ، را اقدامی معمولاً خشونت‌آمیز دانست که به شکل سازمان‌یافته برای رفع تهدید و تحقق امنیت از طریق براندازی آشکار، حذف دفعی، اشغال و الحاق سرزمین‌ها، صورت می‌پذیرد. جنگ برای اهداف سخت، از ویژگی‌های خاص این کنش است و سخت در اینجا به معنای واقعیت‌های تجربی‌ای است که به‌صورت تصرف اراضی، برتری نظامی، ساقط کردن دشمن یا مواردی از این قبیل در معادلات امنیتی تجلی می‌یابد. سختی این اهداف به محسوس و ملموس بودن تجربی آن‌هاست. اینکه جنگ قادر به تغییر تمامی اولویت‌ها و راهبردها در یک کشور است و همه‌چیز را تابع خود می‌سازد، از همین نظر قابل‌درک است. (شارپ، ۲۰۰۶: ۳۲) بر این اساس رهنامه نظامی راه، دانش و هنر کاربردی، نیروهای مسلح به‌منظور تأمین اهداف کلان ملی از راه اعمال قدرت یا تهدید به اعمال قدرت، شامل هدف، روش، منابع و ابزار تعریف کرده‌اند. (حسنلو، ۱۳۸۸: ۷۶)

^۱: Hans Morgenthau

^۲: Kenneth Neal Waltz

^۳: Joseph Nye

^۴: Hedley Bull

^۵: Clausewitz

در رویکردهای سنتی به‌طور کلی با نگاهی بدبینانه، ریشه‌های جنگ را به سرشت منفی انسان و قدرت‌طلبی زورمندان ارجاع می‌دادند. اما در نگرش مدرن ریشه جنگ در سه سطح فرد، دولت و به‌ویژه وضعیت آنارشی نظام بین‌الملل مورد بحث قرار می‌گیرد که راه جلوگیری از جنگ موازنه قدرت یا تهدید معرفی می‌شود. (والت، ۱۹۹۰) رویکردهای لیبرال نیز جلوگیری از جنگ را در نهادسازی بین‌المللی، کاربست اصول مشروعیت بخش در نظام سیاسی داخلی جهت کاهش تمایل کاربرد زور در روابط خارجی و ... می‌دانند. (بورچیل و دیگران، ۲۰۱۳: ۵۶)

تحول قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت در روابط بین‌الملل از منظر مفهوم، منابع، مصداق، سطوح و ... دچار تحول بسیاری شده است. جهت ارائه یک تصویر منسجم، این تحول در چهار بخش؛ ساخت مفهومی، جابجایی در توزیع، تحول نظری و تحول پارادایمی مورد بررسی قرار گرفته و در نمای شماره ۱ ارائه شده است. مبتنی بر مناظرات دانش روابط بین‌الملل، برآمدن مفهوم «قدرت هوشمند» در تحول درون پارادایم مدرن قدرت و نیز تحول پارادایمی با ارائه نظریه «پسامدرنیستی» قدرت دو نتیجه این تحولات هستند.

تحول در ساخت مفهومی قدرت

تحول در ساخت مفهومی قدرت زمانی آشکار می‌گردد که تحولات ابعاد مختلف قدرت نظیر؛ «منابع»، «هدف»، «شیوه اعمال»، «چهره»، «ساختار» و ... مورد بررسی قرار گیرد. منابع قدرت به دو دسته کلی منابع محسوس یا سخت و نامحسوس یا نرم تقسیم می‌شوند. پیش‌تر توجه به منابع محسوس و سخت قدرت به‌مثابه منابعی که استعداد و توان رزمی بازیگر شکل داده و شامل مؤلفه‌هایی چون سلاح، نیروی نظامی، منابع اقتصادی و ... شده و ویژگی محوری آن‌ها تولید اجبار و شکل عمومی آن‌ها زور است، مورد توجه بود (آکرمن و دووال، ۲۰۰۰)؛ اما متأثر از تحولات جهانی شدن، منابع نامحسوس از اهمیت بیشتری برخوردار شده و پراکندگی، تکثر و تنوع منابع قدرت (نظیر فرهنگی، اجتماعی، سازمانی، دولتی، اقتصادی و سیاسی) رخ داده است (نظری، ۱۳۸۴: ۳۸۴). در این میان منابع نرم که استعداد و توان جذب بازیگر را شکل می‌دهد و نیز فناوری‌های نوین اطلاعاتی خود به‌عنوان منبع قدرت محسوب شده، چه اینکه توانایی تبدیل قدرت بالقوه به قدرت بالفعل را دارند (سلطانی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۵: ۸۸). در تحول ساختاری و روابط درونی قدرت نیز طبق نظرات «بارنت و دووال» که از آن‌ها تعبیر به چهره‌های قدرت می‌شود ۴ شکل؛ «قدرت اجباری» با تحمیل مستقیم در روابط فردی، «قدرت نهادی» که غیرمستقیم به‌واسطه قواعد و رویه‌های اجتماعی اعمال می‌شود، «قدرت ساختاری» که در آن روابط بر مبنای جایگاه و نقش بازیگران در چارچوب کلان تعریف می‌شود و دست‌آخر

«قدرت مولد» که به صورت غیرمستقیم، پراکنده در همه روابط اجتماعی و از طریق دانش و گفتمان‌ها تولید، بازتولید و انتقال داده می‌شود. (بارنت و دوال، ۲۰۰۵) قدرت مادی به‌مثابه هدف با کاربست ابزار سخت، رویکرد غالب پیشین بوده است که قدرت را همچون کالایی تعریف می‌کرد که می‌توان آن را تصاحب و بر پیشینه‌سازی آن تمرکز کرد. (جونز و دیگران، ۱۳۸۶: ۷-۵) اما این رویکرد به واسطه در نظر گرفتن قدرت به‌مثابه ابزاری برای نیل به اهدافی دیگر تعدیل شده است. همچنان که «استیون لوکس» نیز نخستین بعد قدرت را در تحمیل رابطه سلطه بین دو نفر تعریف می‌کند، ولی در بعد دوم قدرت نهادها و ساختارها و در بعد سوم به هنجار سازی هست که به شکل‌دهی قدرت می‌پردازد (جمشیدی و شامیری، ۱۳۹۷: ۳۶). در روند تحولی قدرت، مشخص است که قدرت از شکل اجباری فردی آن، به‌مرور چهره ساختاری و نهادی پیدا کرده است. لذا هرچند همچنان اعمال سخت قدرت نظامی وجود دارد، ولیکن به نظر می‌رسد شیوه‌های غیرمستقیم در همچنان که شیوه‌های اعمال قالب‌های نرم فرهنگی یا اقتصادی مبتنی بر جلب رضایت یا منفعت دیگر بازیگران از اولویت برخوردار است.

جابجایی در توزیع قدرت (تمرکززدایی از قدرت)

تغییر در توزیع قدرت میان بازیگران جهانی و نیز سطوح آن، دیگر شاخصه تحول قدرت است. ساده‌ترین شکل این تغییر در توزیع قدرت، «انتقال قدرت» است به‌ویژه هنگامی که قدرت‌های بزرگ در حال افول باشند و مبارزه‌ای بر سر قواعد و نهادهای بین‌المللی در گرفته (ایکبری، ۲۰۰۶: ۳۶) و طی آن قدرت‌های در حال ظهور به لحاظ برابری در قدرت، به حد قدرت‌های حافظ نظم ارتقاء یافته و شرایط لازم برای تغییر در نظم بین‌المللی فراهم شود (گیلپین، ۱۳۹۸: ۷۲)؛ به همین جهت بحث درباره افول یا عدم افول قدرت کشوری چون آمریکا و جایگزینی قدرت‌های دیگر از جمله مباحث مهم در سیاست بین‌الملل است (چگینی‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۵). با این حال تغییر در توزیع قدرت جهانی، فراتر از جابجایی ابرقدرت‌هاست. چه اینکه در دوران پسا جنگ سرد، دو گونه از تغییر در نظم بین‌المللی رخ داده است؛ یکی تغییر ساختاری یعنی تغییر کانون قدرت بین‌المللی و دیگری تغییر بازیگران با انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران غیردولتی. (نای، ۲۰۱۲: ۷۳) در تغییر ساختاری قدرت بر قطب‌بندی‌های جهانی تمرکز می‌شود، چه اینکه هرچند نظام بین‌الملل حداقل در سطح سیاست، نظامی تک‌قطبی است (بوزان و لیتل، ۲۰۰۰: ۳۸۶)، اما با این حال آمریکا به‌تنهایی نمی‌تواند چالش‌ها و تهدیدهای رویاروی خود را حل کند. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۹۶۸-۹۶۶) در این وضعیت توزیع قدرت، یک نظام بین‌المللی را ایجاد کرده که؛ نه کاملاً تک‌قطبی است و نه چندقطبی و می‌توان آن را نظامی «تک- چندقطبی» دانست. (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۰۳) و (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۸۴) این توزیع

قدرت جهانی حتی «بی‌قطبی» نیز خوانده شده است، چه اینکه گسستی ماهیتی رخ داده است که طی آن جهان آینده نه در سلطه معدودی قدرت بزرگ، بلکه تحت نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف که برخوردار از انواع مختلف قدرت هستند، شکل داده خواهد شد. (هاس، ۲۰۰۸: ۱۲-۱۴) در واقع توزیع قدرت میان بازیگران غیردولتی، پیامد فرآیند جهانی‌شدن و انقلاب اطلاعاتی است (چگینی‌زاده، ۱۳۹۲: ۷۶). به موازات تضعیف اقتدار دولت و برآمدن بازیگران غیردولتی، هویت‌جویی مبتنی بر فرهنگ‌های محلی، تمدن‌ها، ادیان، هویت قومی و ... نیز در حال برجسته شدن که منجر به نظریاتی مانند «برخورد تمدن‌ها» نیز شده است. (هانگتینتون، ۱۹۹۶: ۲۸-۲۹) بر این دو تحول، باید توزیع قدرت در سطوح منطقه‌ای و اهمیت فراتر آن نسبت به سطح بین‌المللی را نیز افزود. به تعبیر دیگر، شاید بتوان نظام بین‌الملل را به‌جای قطبی، چند منطقه‌ای دانست. این موضوع را «جیمز روزنا» با عنوان سیاست در جهان آشوب‌زده تبیین نموده است بر این اساس که؛ «قدرت‌های بزرگ نقش محوری خود در سیاست بین‌الملل را از دست داده و فرآیند جدیدی شکل گرفته که مبتنی بر ظهور بازیگران منطقه‌ای است.» (متقی، ۱۳۹۲: ۱۶۵).

تحول نظری قدرت

دانش روابط بین‌الملل، در طول تاریخ خود واجد مناظراتی بوده است، که از تحت قالب مناظره اول؛ «آرمان‌گرایی» در مقابل «واقع‌گرایی»، مناظره «رفترگرایی» در مقابل «سنت‌گرایی»، مناظره سوم میان «نو واقع‌گرایان» و «نولیبرال‌ها»، و نهایتاً مناظره «خردگرایی» و جریان‌های «انتقادی»، به آنان پرداخته شده است. هرچند به‌طور مطلق نمی‌توان حدود مناظرات را تعیین کرد، اما می‌توان مناظره‌ای درباره منابع قدرت و کاربست آن‌ها را به‌ویژه در تقابل واقع‌گرایی و لیبرالیسم مشاهده نمود، همچنین مناظره‌ای مبنایی درباره قدرت میان خردگرایی و جریان‌های انتقادی. از نظریه‌های واقع‌گرایی به‌مثابه سیاست قدرت یاد می‌شود (قوام، ۱۳۸۴: ۷۹). چه اینکه امنیت و منافع ملی، در شرایط آنارشی بین‌المللی صرفاً بایستی از طریق «خودیاری» دنبال شده و این امر اساساً بدون پیشینه‌سازی قدرت مبتنی بر منابع سخت که ویژگی آن‌ها عریان و نمایان بودن است، امکان‌پذیر نیست. (فتاحی اردکانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۷) لذا در واقع‌گرایی بر مواردی چون؛ گسترش تسلیحات نظامی، دکترین نظامی، اتحادها و ائتلاف‌ها، سیاست اقتصادی خارجی و تعقیب دیپلماسی تخصصی تمرکز می‌شود. (ابراهیمی فر و منوری، ۱۳۹۱: ۱۸) قدرت در واقع‌گرایی، بر مبنای آنچه درباره چهره‌های قدرت آمد و نیز شیوه اعمال قدرت (نصری، ۱۳۸۶: ۱۳)، در حوزه چهره نخست قدرت و از نوع قدرت اجباری و بعضاً ساختاری قرار می‌گیرد. (وحیدی، ۱۳۸۶: ۶۹۹) اما به‌مرور متناسب با تحولات جهانی، رشد

ارتباطات و وابستگی متقابل اقتصادی، لیبرالیسم با تأکید بر اعمال ترغیبی قدرت، کاربست قدرت نرم و با هدف محدودسازی قدرت به‌ویژه اعمال قدرت نظامی دست به نظریه‌پردازی زده است که نگرشی کثرت‌گرا به قدرت است. (لوکس، ۱۳۷۵: ۱۶) در چارچوب نگرش لیبرالی، «جوزف نای» موضوع «قدرت نرم» را مطرح می‌سازد. از نظر او، کشوری که واجد سه نوع جذابیت «فرهنگ»، «ایده سیاسی» (همراه با ابزارهای ارتباطی در تغییر و شکل دادن به گفتمان‌های جهانی) و «سیاست خارجی» باشد، می‌تواند بر کشورهای دیگر تأثیر و اراده خود را به شکل غیرمستقیم بر آن‌ها تحمیل کند. (نای، ۲۰۰۴: ۶) چنین به نظر می‌رسد که تأکید بر جذابیت و قدرت نرم، واحد و ناظر بر تحول منابع قدرت است. ابزارهای معطوف به قدرت نرم نیز از مواجهه مستقیم قدرت با فیزیک هدف پرهیز نموده، آن را از شبکه ذهن مخاطب عبور داده، اعمال می‌نمایند. (کورتزایت، ۲۰۰۶: ۶۷) چراکه به گفته نای، اگر بازیگری موفق شود قدرت خود را در نگاه دیگران مشروع جلوه دهد و نهادهایی تأسیس کند که دیگران علایق خود را بر اساس ضوابط آن نهادها هماهنگ نمایند، درواقع دیگران از الگوی او که متکی بر منابع قدرت نرم و ابزارهای اشاعه آن است، پیروی کرده و ترجیحات خود را بر اساس آن شکل می‌دهند. (عباسی، ۱۳۹۵: ۴۴) این همان چهره سوم قدرت است بر چگونگی شکل‌گیری ارجحیت‌های بازیگران و کنش‌گران، تأکید و ازجمله اشکال نهادی و ساختاری قدرت به شمار می‌آید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۸).

تحول درون پارادایمی: برآمدن قدرت هوشمند در رهیافت خردگرایی

در تداوم بحث پیشین، نوعی امتزاج میان نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم شکل گرفته است که در قالب پارادایم «خردگرایی» معرفی می‌شود. چشم‌انداز خردگرا توجه به امر مادی، وجود کنشگران عقلانی بوده و تصویری غیرتاریخی از سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد، (ابراهیمی‌فر و منوری، ۱۳۹۱: ۸) در حوزه قدرت نیز «قدرت هوشمند^۱» متناظر به همسویی فوق و تحولات عینی نظام بین‌الملل به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر طرح شده است. مفهوم قدرت هوشمند را نخستین بار «سوزان ناسل»^۲ به معنای ترکیب هدفمند و خردمندانه قدرت نرم و سخت در مقابله با تهدیدات به کار برد. (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۰: ۱۳۹)

«جوزف نای» نیز قدرت هوشمند را به‌مثابه یک راهبرد و جعبه‌ابزاری برای دستیابی به اهداف تعریف می‌نمایند که هم شامل قدرت نرم و هم شامل قدرت سخت می‌شود (نای و آرمیتراژ،

۱: Smart Power

۲: Suzanne Nossel

۲۰۰۸)؛ لذا قدرت هوشمند، ضمن اینکه قدرت نظامی تولید می‌کند، بر ائتلاف، همکاری و کارکرد نهادها در تمامی سطوح برای افزایش نفوذ و نهادینه کردن مشروعیت در سطح جهانی نیز توجه دارد. در واقع قدرت هوشمند شکل جدیدی از سازمان‌دهی قدرت است که مبتنی بر مشارکت، انعطاف‌پذیری و الگوهای متقاعدسازی جامعه باشد. (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

«جوزف نای» پس از طرح مفهوم قدرت هوشمند، برای مفهوم‌سازی بازگشت تهدید جنگ اطلاعاتی از سوی روسیه و چین علیه آمریکا، مفهوم «قدرت زیرکانه»^۱ را نیز به معنای استفاده فریب آمیز از اطلاعات برای اهداف خصومت‌آمیز تعریف می‌کند، که نوعی ارتقاء یافته از قدرت سخت محسوب می‌شود (نای، ۲۰۱۸).

تحول پارادایمی؛ نظریه پست‌مدرنیستی قدرت

در دانش روابط بین‌الملل، نظریاتی که در مناظره چهارم در مقابل خردگرایی قرار دارد را «تأمل‌گرا»، «انتقادی» و ... خوانده‌اند. وجه مشترک این نظریه‌ها، در انتقادات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی آن‌ها نسبت به خردگرایی است و به‌طور کلی بر چشم‌اندازی معنما محور و ساخت اجتماعی واقعیت (در مقابل عینی‌گرایی رویکرد خردگرا) تمرکز دارند. این تحول پارادایمی در نگرش به قدرت این را نشان می‌دهد که؛ در برابر آزمون‌پذیری و قابلیت سنجش قدرت در خردگرایی، اما پست‌مدرنیست‌ها قدرت اساساً کیفی و پراکنده و با طرح مفهوم «رهایی بخشی» خواهان خروج از مناسبات قدرت جاری هستند. (ابراهیمی‌فر و منوری، ۱۳۹۱: ۹) در واقع ارزش و هدف بودن قدرت در مدرنیسم محوری تلقی می‌شد، در حالی که نگرش پست‌مدرن در برابر چنین نگرشی دست به تقبیح قدرت می‌زند (منوچهری، ۱۳۷۶: ۳۲).

در میان اندیشمندان پست‌مدرن، «میشل فوکو»، بیشترین توجه فلسفی را بر مفهوم و ماهیت قدرت قرار داده است، به‌گونه‌ای که او را نقطه عطف در پایان خط «استمرار» در تبارشناسی مفهوم قدرت می‌داند که با گسست پارادایمیک از دوران مدرن، «خط سیر دوم» را آغاز کرد. (کلگ، ۱۳۸۰: ۱۲) این گسست نشان می‌دهد که؛ نظریه‌های دوران مدرن، بر ماهیت قدرت و چیستی آن تمرکز داشته، اما در تحول پارادایمی حاضر فوکو تأکید می‌کند که؛ بهتر است درباره اینکه «قدرت به چه وسیله‌ای و چگونه اعمال می‌شود؟» پرسش شود. لذا قدرت نزد فوکو یک مفهوم ساده ابلاغی از بالا به پایین و دستوری نیست، بلکه شبکه‌ای است که انسان‌ها و نهادها و ساختارها همه مجری اویند. قدرت در این مفهوم ریشه در لایه‌های مختلف تعاملات

^۱: Sharp Power

اجتماعی و زبانی (مفاهیم) داشته و گفتمان، مجرای اعمال قدرت است. چه اینکه قدرت گفتمانی بدون سرکوب، متقاعدکننده بوده و کنش‌های سرکوبگر خود را با تاکتیک‌های عام مطیع‌سازی روی احساسات و روی حوزه رفتاری اعمال و نوعی «حبس دائم» ایجاد می‌کند. (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۶) بر اثر این ساختار قدرت، در میان مخاطبان، یک فهم متعارف یا عقل سلیم خلق می‌شود، فهمی که به اعمال کننده قدرت، مشروعیت می‌بخشد و روابط سلطه مجاز، موجه، مسلم و طبیعی را تولید و بازتولید می‌کند. «یورگن هابرماس» این فناوری قدرت را «استعمار زیست جهان» نام می‌نهد. این رویکرد به قدرت، از راه «یکسان‌سازی فرهنگ جهانی» حاصل می‌شود و انقلاب ارتباطات و انفجار اطلاعات در عصر حاضر، سازوکارها و ابزارهای لازم را برای اعمال این شکل از قدرت فراهم و امکان‌پذیر می‌سازد. (نمای شماره ۱)



تحول از ← به		ابعاد	تحول قدرت
تلفیق ابزار و هدف تکثر منابع سخت و نرم قدرت ترغیبی-اقتناعی (غیرمستقیم) چهره دوم و سوم ساختاری-نهادی ساختاری، نهادی و هنجاری اقتصادی-فرهنگی کیفی (ذهنی) پاداش و رضایت (غیرمستقیم) عمدتاً نرم	بیشینه سازی قدرت تک بعدی قدرت سخت اجباری (مستقیم) چهره نخست: اجباری اجباری و ساختاری نظامی کمی (ملموس) زور و تنبیه مستقیم سخت و خشن	هدف منبع نوع اعمال ساختار و چهره قدرت نوع قدرت حوزه تمرکز ماهیت اعمال ابزار و ضامن اعمال نوع و جنس	ساخت مفهومی
چندقطبی دولت‌ها، نهادها و غیردولتی‌ها منطقه‌گرایی فرهنگی، تمدنی، سیاسی	هژمونیک دولت‌ها جهانی نظامی-امنیتی	ساختار نظام بین‌الملل بازیگران سطح ماهیت نزاع	توزیع قدرت
طرح لیبرالیسم و تعدیل واقع‌گرایی قدرت پست مدرن	محوریت واقع‌گرایی قدرت ملموس، کمی	درون پارادیمی بیرون پارادیمی	تحول نظری

برون داد

قدرت پست مدرن	قدرت هوشمند
پارادایم انتقادی	پارادایم خردگرایی
قدرت مولد	قدرت نهادی-ساختاری
خلق سوژه‌های انسانی با دانش و گفتمان	اقتناع مخاطبان با تطمیع و جذابیت
محور اصلی؛ چگونگی اعمال قدرت	محور اصلی؛ چپستی قدرت

شکل شماره (۱) چارچوب تحول مفهوم قدرت: ساخت مفهومی، نظری، توزیع قدرت و برون داد نهایی

تحول مفهوم جنگ در نظریه‌های نظامی

جنگ نیز مانند سایر پدیده‌های انسانی همگام با تکامل فناوری، مؤلفه‌های جامعه‌شناختی و حتی پارادایم‌های علوم انسانی و... در روندی تکاملی قرار دارد. لذا با گذر زمان نیاز به بازنگری در انگاره‌های قدیمی مربوط به جنگ و بازشکافی آن ضرورت می‌یابد. (ستاری خواه و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۰) صاحب‌نظران مختلفی متأثر از نوع، ماهیت و ویژگی‌های نیروهای اجتماعی یا تحول فناوری و ... نسبت به معرفی خصوصیات جنگ‌ها و چگونگی دسته‌بندی آن‌ها اقدام نموده‌اند. بر این اساس می‌توان بر اساس؛ منابع و ابزار کاربردی در جنگ، تحول ادواری جنگ را در چهار دوره، بر مبنای راهبردهای صحنه نبرد ۵ نسل تقسیم و در این باره نظریات صاحب‌نظران نظامی را دسته‌بندی نمود.

تحول ادواری جنگ

بر مبنای اینکه جنگ به واسطه کدام نیروی بنیادین به پیش برده می‌شود، موضوع تحول ادواری جنگ مطرح شده است. «دوره یکم» جنگ بر مبنای نیروی انسانی، «دوره دوم» جنگ با کاربست نیروی جانوری، «دوره سوم» با به میان آمدن نیروی مکانیکی، و «دوره چهارم» در حال حاضر به توسعه فناوری‌ها به سوی فرا مکانیکی شدن، مطرح شده‌اند. دوره یکم جنگ را باید در دوره سنتی، یعنی پیش از قرون وسطی سراغ گرفت که عمدتاً مبتنی بر بهره‌گیری از نیروی انسانی بود. طی این دوره، دولت-شهرها مبنای حکومت‌داری و مزیت‌های طبقاتی مانند روابط میان اربابان و بردگان بخشی از چارچوب ایدئولوژیک آن زمان به حساب می‌آمد. (زهدی و کلانتری، ۱۳۹۵: ۳۸) جنگ‌های دوره دوم در مواردی چون جنگ‌های امپراتوری روم و نیز جهان قرون وسطی اتفاق افتاد که مبتنی بر بهره‌گیری از نیروی جانوری بودند (محمدی‌نجم، ۱۳۹۳: ۳۳). دوره سوم جنگ با چارچوب نیروی مکانیکی پا به عرصه تاریخ نهاده و جنگجویان مزدور در دوره حکومت‌های پادشاهی پیشین، به صورت ارتش‌های ملی نهادینه شده درآمد. این دوره صورت ابتدایی را در فرانسه ناپلئونی و سپس با پیشرفت صنعتی به شکل نهادینه شده و پیشرفته‌تر توسط آلمان در قالب حملات برق‌آسای لشکرهای موتوری و زرهی در جنگ جهانی دوم، می‌توان مشاهده نمود (زهدی و کلانتری، ۱۳۹۵: ۳۹). دوره چهارم بیانگر شکل جنگ در جهان معاصر است. بر اساس نیروی فرا مکانیکی، دو شکل اصلی از جنگ در حال ظهور است: جنگ غیرغربی و جنگ با فناوری پیشرفته. جنگ غیرغربی غالباً متکی بر درگیری کم‌شدت، با محوریت بازیگران غیردولتی و تاکتیک‌های نامتقارن است با هدف به چالش گرفتن برتری فناوری غرب انجام می‌گیرد. جنگ با فناوری پیشرفته بیانگر فناوری‌های نظامی جدید مانند

سلاح‌های هدایت‌شونده، جنگ اطلاعاتی، تسلیحات غیرمربار، واحدهای رزمی روباتیک و نیز جنگ‌افزارهای هدایت‌کننده انرژی است (زهتاب، ۱۳۸۹).

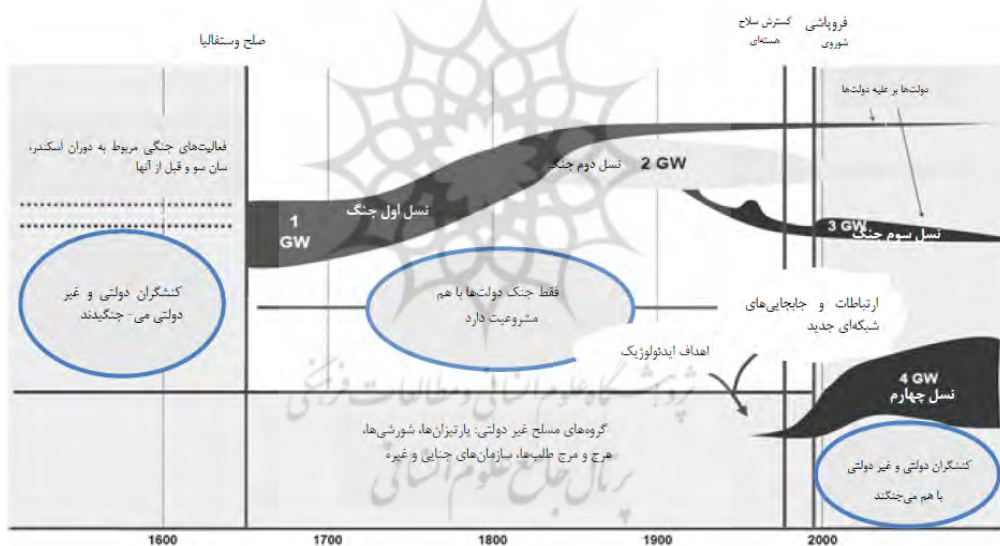
نسل‌های جنگ

«ویلیام لیند» جنگ مدرن از دوره صلح وستفاليا (۱۶۴۸م) را با توجه به راهبردهای جنگی به‌صورت نسل‌های جنگ شاخص بندی کرده است. (لیند، ۲۰۰۴: ۱۲-۱۴) در «نسل یک» جنگ، تاکتیک خط و ستون مهم‌ترین شاخص به‌حساب می‌آید. توسعه این تاکتیک تا حدی وابسته به عوامل فناورانه بود و نیز پاسخی به تفکر و شرایط اجتماعی آن دوره محسوب می‌گردید (زهدی و کلانتری، ۱۳۹۵: ۲۵). همچنین بیشتر علائمی که امروز نیروهای نظامی را از مردم غیرنظامی متمایز می‌سازند مانند؛ یونیفرم، احترام نظامی، درجه‌بندی دقیق افراد و ... محصول نسل اول به شمار می‌رود (زهتاب، ۱۳۸۹). «نسل دوم» جنگ نیز در پاسخ به نوآوری تسلیحاتی نظیر؛ سلاح‌های خان‌دار، سیم‌خاردار، مسلسل و آتش غیرمستقیم پا به عرصه نبرد نهاد. در این نسل، راهکنش مبتنی بر آتش و حرکت بود و اساساً ماهیت خطی خود را حفظ کرد؛ با این تفاوت که قدرت آتش انبوه جایگزین نیروی انسانی انبوه شد. (زهدی و کلانتری، ۱۳۹۵: ۲۶) این نسل مرهون فناوری‌های نظامی و به‌ویژه توپخانه سنگین و هواپیمای بمب‌افکن و ... بود. «نسل سوم» جنگ برخلاف نسل پیشین به قدرت آتش و فرسایش متکی نبود، بلکه بر مبنای تجربه آلمان نازی در جنگ جهانی دوم در عوض سرعت، غافلگیری و سردرگمی فیزیکی و ذهنی دشمن را مورد تأکید قرار می‌داد (محمدی نجم، ۱۳۹۳: ۲۰).

«نسل چهارم» جنگ دارای خصوصیات نظیر؛ افزایش سرعت و ضرب‌آهنگ عملیات، کاهش وابستگی به پشتیبانی مرکزی، استفاده از واحدهای کوچک‌تر و چابک‌تر، جنگیدن غیرخطی بدون وجود جبهه نبرد مشخص و ... است که در قالب «انقلاب در امور نظامی»^۱ توصیف می‌شوند. چه اینکه پیروزی در جنگ این‌گونه تعریف می‌شود که؛ با استفاده از همه شبکه‌های در دسترس سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی رهبران سیاسی دشمن را متقاعد کرد که اهداف آن‌ها قابل‌دستیابی نبوده و هزینه‌های آن از مزایای آن به‌شدت بیشتر است. (کولن و ریچبورن، ۲۰۱۷: ۴) ماهیت شبکه محور نسل چهارم دیگر تفاوتی است که به دنبال فرآیند جهانی‌شدن شکل‌گرفته و طی آن انحصار جنگ در دست ملت-دولت‌ها و سازمان‌های سلسله

مراتبی نظامی رسمی درآمده و سازمان رزمی کنشگران غیردولتی در شکل شبکه‌ای آن به وجود آمده‌اند (قاسمی، ۱۳۹۶: ۶۲).

از نسل چهارم جنگ‌ها به دو تعبیر یاد شده است؛ نسل چهارم فناوری محور و نسل چهارم ایده محور. تفاوت نیز در کاربرست منبع اصلی قدرت در این جنگ‌هاست. در نسل چهارم فناوری محور، عمدتاً دولت‌ها با محوریت فناوری وارد نبرد می‌شوند، برای نمونه مهمات هدایت‌شونده دقیق با حجم محدود، قابلیت حمله به اهدافی را فراهم می‌کنند که با مهمات متعارف با حجم انبوه قابل‌انهدام نیستند. (محمدی نجم، ۱۳۹۳: ۲۳) اما نسل چهارم ایده محور: با محوریت ایده و تدابیر تاکتیکی قابل تشریح است. این تعبیر از نسل چهارم، از قضا از درون سنت‌های فرهنگی غیرغربی و با محوریت کنشگران غیردولتی متولد شده است. از این منظر می‌توان نسل چهارم ایده محور را جنگی نامتقارن به حساب آورد (محمدی نجم، ۱۳۹۳: ۲۴).



شکل شماره (۲) بررسی نسل‌های اول تا چهارم جنگ (منبع: قاسمی، ۱۳۹۶: ۶۳)

کاربرست عینی؛ جنگ هیبریدی

مطابق با آنچه در روند نسل‌های جنگ به تبع تحولات ساختاری (ورود بازیگران جدید، تغییر ساختار، ماهیت، پویای جنگ و ...) ذکر شد، روش جنگ نیز متحول و در راستای درک ماهیت

منازعات قرن ۲۱، پدیده‌ای تحت عنوان «جنگ هیبریدی»^۱ طرح شده است. (قاسمی، ۱۳۹۶: ۵۲) (صبوری‌نژاد، ۱۳۹۷: ۴۴) چه اینکه جنگ در مفهوم هیبریدی لزوماً بین دولت‌ها به‌عنوان موجودیت‌های مستقل رخ نمی‌دهد، بلکه بازیگران جدید بازی‌گردان صحنه نبردهای نوین می‌باشند. در تعریف می‌توان گفت: «جنگ هیبریدی» ترکیبی از ابزارهای متعارف، نامنظم و متقارن و شامل استفاده یک بازیگر دولتی یا غیردولتی از همه ابزارهای در دسترس دیپلماتیک، اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی با هدف ایجاد بی‌ثباتی در کشور هدف است. (قاسمی، ۱۳۹۶: ۵۲) «اندرو کوریبکو» نیز در تعریف «جنگ هیبریدی» به پیگیری غیرمستقیم و انعطاف‌پذیر اهداف نظامی، از طریق کاربست تغییر رژیم سیاسی، روش‌های جنگ نامتقارن، مداخلات اطلاعاتی و نیروهای نیابتی اشاره و آن را رویکرد آمریکا در پیشبرد نزاع با دشمنانش ارزیابی می‌کند. (کوریبکو، ۲۰۱۵) در جنگ هیبریدی، مهاجم بایستی توان بالایی در هماهنگ‌سازی ابزار قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی، غیرنظامی و اطلاعاتی و تشدید آن‌ها به اهداف خود داشته باشد (کولنت و ریچبورن، ۲۰۱۷: ۳). به همین سبب گفته می‌شود هر نیروی متخصصی که بتواند به‌صورت هم‌زمان و تطبیق‌پذیر، ترکیبی از چهار عنصر: سلاح‌های متعارف، تاکتیک‌های نامنظم، تروریسم و رفتار مجرمانه را در فضای جنگی برای حصول اهداف سیاسی خود بکار می‌گیرد، به روش هیبریدی می‌جنگد (قاسمی، ۱۳۹۶: ۷۲)؛ لذا روش جنگ هیبریدی شامل تلاش‌های چند لایه‌ای است که به‌خوبی منابع قدرت را در جهت بی‌ثباتی کشور هدف و قطبی کردن جامعه آن را دنبال می‌کند، درحالی‌که تمرکز مهمی بر وضعیت افکار عمومی ناظران و اراده مقاومت در مخاطبان دارد. به همین دلیل «جان مک کوئن» سرنوشت جنگ هیبریدی را در کاربست مؤثر عملیات روانی و رسانه‌ای می‌داند چه اینکه؛ «نتیجه جنگ در صحنه نابرابری تعیین می‌گردد که از سه بخش؛ مردم منطقه نبرد، مردم کشور مداخله‌گر و افکار عمومی در جامعه بین‌المللی تشکیل شده است» (مک کوئن، ۲۰۰۸: ۱۱۲). این رویکرد در جنگ به‌ویژه کاربست روش‌های نامتقارن، تنوع ابزار و مدیریت غیرمتمرکز آشکارا در جهت نسل چهارم جنگ‌ها قرار دارد و به‌نوعی بلوغ نسل چهارم جنگ را نشان می‌دهد.

جنگ شناختی به مثابه تحول پارادایمی

ناکارآمدی الگوهای «جنگ شبکه‌ای» مبتنی بر نسل چهارم فناوری محور علیرغم اشراف کامل بر ابعاد جنگ (زمین و دریا، زیردریا، هوا، زمان، سایبر) به دلیل فقدان آگاهی فرهنگی و اتکا صرف به پردازش الکترونیکی اطلاعات در اشغال عراق توسط آمریکا، گویای ضرورت تغییر در نگرش به جنگ بود. (محمدی‌نجم، ۱۳۹۳: ۳۵) این واقعیت باعث گردید تا «ذهن انسان» به عنوان بُعد جدیدی به جنگ اضافه گردد که در آن توجه مبتنی بر حوزه شناخت است. این رویکرد به واسطه توسعه دانش «علوم شناختی»^۱ صورت گرفته است که در آن به بررسی ماهیت فعالیت‌های ذهنی مانند؛ تفکر، طبقه‌بندی و فرایندهایی که انجام این فعالیت‌ها را ممکن می‌کند می‌پردازد. به صورت مشخص‌تر از جمله اهداف اصلی این رشته پژوهش در زمینه ادراک و بازشناسی، توجه، حافظه و یادگیری، زبان، استدلال و تفکر، قضاوت، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و ... است (تاگارد، ۲۰۱۸).

ظهور بعد ششم در جنگ را سرآغاز تکوین «جنگ شناختی» می‌دانند که در آن؛ شناخت فلسفه و فرهنگ، اندیشه، رفتار، تصمیم، دکرین، قابلیت‌های نظامی، تحرکات تاکتیکی و خلاصه همه عوامل ذهنی و مادی خود و دشمن در تمامی سطوح، مورد بررسی قرار می‌گیرد. به عبارت ساده‌تر، در بعد ششم جنگ، از همه ابزارها نه فقط برای تغییر رفتار مخاطبان هدف، بلکه برای نفوذ به حوزه شناخت آن‌ها استفاده می‌شود. این امر جد متعادل عملیات تاثیرمحور است که خاستگاه اصلی آن در قلمروی شناخت قرار دارد (محمدی‌نجم، ۱۳۹۳: ۳۸).

بعد دیگر جنگ شناختی را می‌توان در کاربردهای علوم شناختی در حوزه نظامی را در دو سطح می‌توان بررسی کرد؛ اول، در سطح نیروهای انسانی و دوم، در سطح تجهیزات نظامی. در سطح نیروی انسانی می‌توان به مواردی چون؛ افزایش بازده تولید انرژی در بدن سربازان، افزایش سرعت ترمیم آسیب‌های ناشی از جراحات جنگی، کاهش میزان ترس و حس درد در سیستم عصبی، کنترل ذهن و رفتار، ادغام فناوری با سیستم عصبی بدن، گسترش سیستم تشخیص DNA، فناوری ربات‌های انسان‌نما، پروژه احیای بافت بدن و ... اشاره نمود. همچنین کاربرد علوم شناختی در حوزه تجهیزات نظامی شامل: گسترش سلاح‌های شناختی ناتوان‌ساز، اسکلت کمکی، ردیاب‌های سلامت، حشرات سایبری، ربات پرنده و ... می‌گردد. (احمدی و جاویدی، ۱۳۹۹: ۱۲) بنابراین «جنگ شناختی» را ترکیبی از؛ تلاش در «اطلاعات، نظارت و شناسایی»^۲،

^۱: Cognitive Science

^۲: ISR

«جنگ الکترونیکی»، «عملیات روان‌شناختی»^۱ و «عملیات سایبری» دانست که به‌طور کلی نیاز به کنترل جریان اطلاعات را افزایش می‌دهد. (باینونو و دیگران، ۲۰۱۸) با توجه به این توضیحات، می‌توان گفت «جنگ شناختی» نوعی تحول پارادایمیک در جنگ‌های آینده است که ابعاد جنگ را از حوزه‌های معمول آن به عرصه شناخت، ادراک و ذهن انسان تغییر داده و ابزار آن مبتنی بر انتقال ایده‌ها، ساخت ذهن و اخلال در نظام تصمیم‌گیری است که در اینجا فناوری اطلاعات و الکترونیک نیز به کمک بازیگر متخاصم می‌آید.

یافته‌های پژوهش

انطباق روند تحول قدرت و جنگ

قدرت و جنگ در دوره‌های زمانی/گفتمانی مختلف با ارائه اشکال متفاوتی از خود، دچار یک تفکیک و تمایز شده‌اند، هرچند هدف اصلی از اعمال قدرت و جنگ هر دو یکسان و دستیابی به اهداف مشخص است. در واقع نحوه چگونگی اعمال و محل به‌کارگیری قدرت و جنگ منجر به ایجاد انواع مختلفی از نظریه‌های قدرت و جنگ شده است. این تحول را می‌توان به شکل انطباقی میان قدرت و جنگ مورد بررسی قرار داد. این امر در یک روند تاریخی، می‌تواند تصویری از تحول دو مفهوم را نشان دهد، هرچند به لحاظ تاریخی نمی‌توان میان این مقاطع خطوط روشنی را ترسیم کرد.

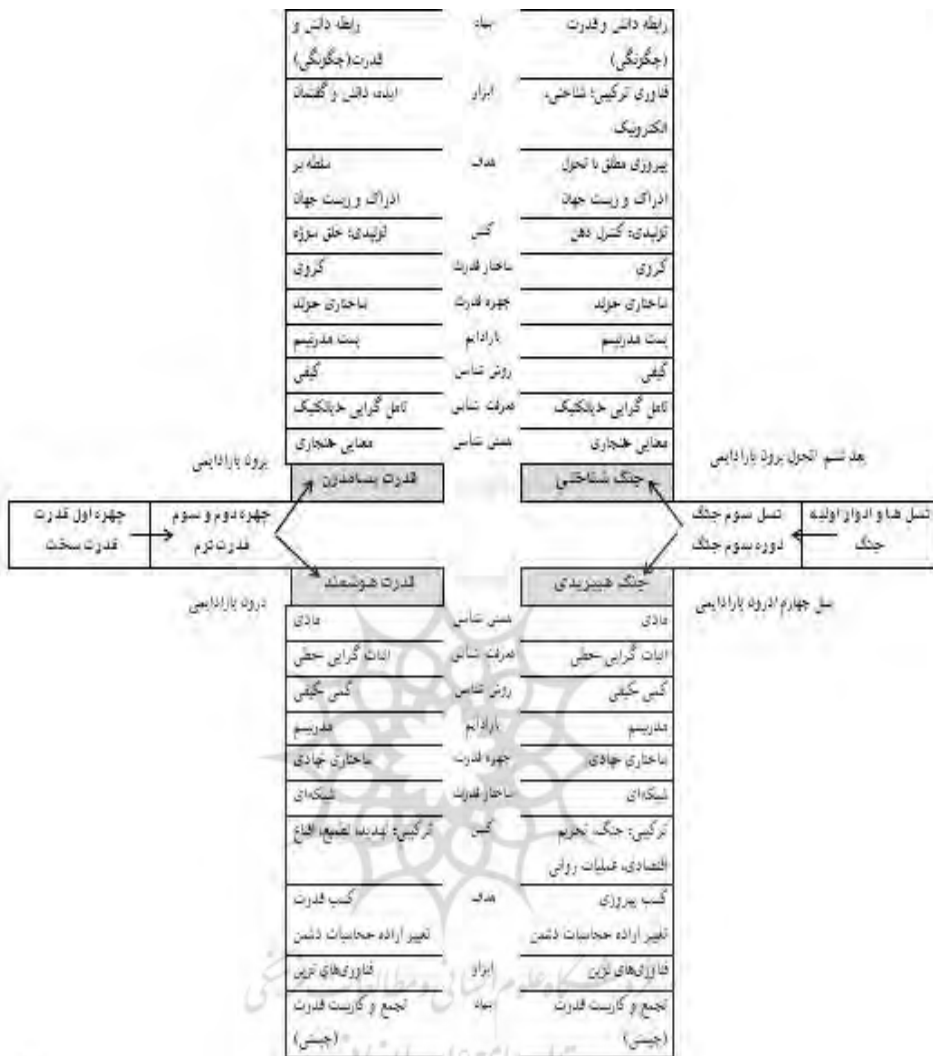
دوران سنتی مقطعی تاریخی است که در فضای گفتمانی آن، قدرت سخت بر مبنای توان نظامی، تک‌بعدی و مستقیم اعمال می‌گردیده است. همچنان که جنگ نیز در نسل‌های نخستین آن، صرفاً کاربست قدرت نظامی در فتح سرزمینی به شمار می‌آمده است. به لحاظ تاریخی، تحولات قدرت تا بعد از جنگ جهانی دوم را می‌توان در چارچوب نگاه حاکم واقع‌گرایانه و تفسیر سخت‌افزارانه از قدرت در نظر گرفت که میزان عده و عده نظامی بازیگران و توان نظامی‌شان سنگ محک قدرت آن‌ها به شمار می‌آمد. این مقطع زمانی را می‌توان از نظر ابعاد، چگونگی اعمال قدرت و به‌کارگیری آن با نسل‌های اول تا سوم جنگ تطبیق داد. همچنان که در بررسی تحولات قدرت و جنگ آمد، دولت‌ها تنها بازیگران دارای قدرت و جنگ از طریق ساختارهای رسمی نظامی الگوی غالب به شمار می‌آمد.

با تغییر مناسبات جهانی پس از جنگ جهانی دوم، هرچند همچنان قدرت نظامی در رقابت‌های راهبردی نظام دوقطبی تداوم یافت، اما به‌واسطه توسعه ارتباطات، ضرورت‌های رقابت

^۱ :PSYOPS

ایدئولوژیک شرق و غرب، توسعه دانش نظری و ...، تکثر منابع قدرت و گوناگونی شیوه‌های جنگ پدید آمد، که از آن به دوران/گفتمان مدرن و پارادایم خردگرایی تعبیر می‌شود. این دوره نوین در تغییر رویکرد اعمال قدرت را می‌توان با ویژگی‌های نسل چهارم جنگ تطبیق داد. چه اینکه کاربست فزاینده فناوری در جنگ منجر به طرح موضوع نسل چهارم و دوره چهارم جنگ‌ها گردید. چنانچه در نمای شماره ۱ آمد، در نتیجه تحولات دوران مدرن با تغییر درون پارادایمی (خردگرایی) در مفهوم «قدرت هوشمند» ارائه شده است که ترکیب هفتمند قدرت سخت و نرم به شمار می‌رود. در عرصه جنگ نیز مفهوم‌سازی «جنگ هیبریدی» گویای بلوغ نگرش راهبردی به جنگ در دوران مدرن است. جنگ‌هایی با کاربست طیف زیادی از ابزارهای سیاسی، نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و ... با بهره‌گیری از نیروی فرامکانیکی به‌عنوان رویکردهای اصلی در قالب جنگ هیبریدی محسوب می‌شوند.

در دوران/گفتمان پسامدرن، قدرت دچار تحول پارادایمی می‌گردد و اساساً شیوه نگرش و پرسش‌ها درباره قدرت دچار تغییر می‌گردد. چنانچه در جدول شماره ۱ نیز آمد؛ گفتمان قدرت پسامدرن، اساساً پرسش‌هایی فراتر از چپستی منابع قدرت مطرح و درباره چگونگی و فناوری‌ها اعمال قدرت بحث می‌کند. گفتمان پسامدرن قدرت را نه در حوزه تغییر اجبارآمیز یا اقتناعی رفتار انسان، بلکه به ساخت دانش و هویت انسانی ارجاع می‌دهد. این فرایند در قالب یک جنگ نرم-شناختی بر پایه چهره سوم و چهارم قدرت، بیانگر این واقعیت است که؛ این جنگ نیز متضمن اعمال خشونت است. اما خشونتی که به‌صورت نامحسوس و غیرمستقیم اعمال، ماهیتی ساختاری-نمادین داشته و عمدتاً در بافت اجتماعی-فرهنگی پنهان است. متناسب با این تحول گفتمانی در قدرت، عرصه‌های نبرد، طرفین آن و شیوه‌های تهاجم نیز متحول می‌گردد. شیوه‌های جنگی که با عبور سریع از حوزه فیزیکی، بتواند آثار فیزیکی را به آثار روانی-شناختی تبدیل و باعث تغییر فهم و ادراک شود، یعنی همان «جنگ شناختی». جنگ شناختی مبتنی بر فناوری اطلاعات تمرکز بر ذهن است تا از طریق بازتولید نوعی ابر سرباز در جبهه خودی و تخریب ایده مقاومت در جبهه دشمن، به پیروزی دست یافت. لذا به نظر می‌رسد نوعی تناظر مفهومی-کارکردی نیز میان «جنگ شناختی» در نظریات جنگ و «قدرت پسامدرن» در نظریه روابط بین‌الملل وجود دارد. این تناظرهای مفهومی در یک بررسی مقایسه‌ای از تحول مفهوم قدرت و جنگ در نمای شماره ۳ ارائه شده است.



شکل شماره (۳) بررسی تطبیقی مفاهیم جنگ و قدرت و روند تحولات آن‌ها

نتایج راهبردی ناشی از تحول مفهومی قدرت و جنگ

با توجه به تحول مفهومی و کارکردی قدرت و جنگ در نظریه‌های گوناگون و در یک سیر تاریخی، می‌توان در سطح راهبردی نیز تأثیرات تحولات فوق را مشاهده نمود. چه اینکه در درباره تهدیدات امنیتی با کاربست ابزارهایی نوین، نقاط آماج متفاوتی را با شیوه‌هایی به‌روز

مورد هدف قرار می‌دهند که در رقابت قدرت جهانی، فهم این تغییرات راهبردی برای حصول امنیت و تحقق منافع ملی بسیار حائز اهمیت است.

تکثر افقی و عمودی امنیت: پیچیدگی بیشتر مفهوم امنیت در جهان پسامدرن با جنگ‌های شناختی، از جمله مهم‌ترین آثار راهبردی تحولات جنگ و قدرت است. امنیت در یک فرایند مستمر از امنیت مبتنی بر قدرت نظامی، به سوی ابعاد مختلف امنیت در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، غذایی، حقوقی، فراجو و ... گسترش یافته است، اما در عین حال بعد ذهنی امنیت بر بعد عینی تفوق یافته است. در نتیجه متأثر از گفتمان‌ها و فرهنگ‌ها، امنیت و ناامنی به شکلی متکثر تعریف می‌شود، همچنان که تهدیدات و مراجع امنیت نیز، متکثر و متنوع شده‌اند. در مقام عمل نیز جذابیت و تأثیرگذاری کاربرد ابزارهای «معطوف به ایده» به جای ابزارهای «معطوف به فیزیک» برای نیل هر دو دسته اهداف نرم و سخت امنیتی نیز افزایش می‌یابد. بر این اساس معادلات محاسباتی پیشین در ارزیابی «فرصت» و «تهدید» امنیتی، و حتی تفاوت امنیت و ناامنی نیز کاملاً به هم می‌ریزد.

گسست ناپذیری میان جنگ و صلح: به جهت میل شدید قدرت‌ها به کار بست جنگ‌های هیبریدی و امکان‌پذیری سهل این موضوع به واسطه رشد فناوری‌های نظامی-ارتباطی و ... تفاوت‌ها میان جنگ و صلح نیز رنگ می‌بازد. چه اینکه جنگ‌های کم‌شدت، پردامنه در حوزه‌های مختلف رقابت اقتصادی، جنگ رسانه‌ای، تهاجم بیولوژیک و ... در کنار گسترش ارتباطات جهانی، فناوری‌های مدرن، همکاری‌های محیط زیستی، وابستگی‌های اقتصادی و ... باعث می‌گردد، جهان آینده آمیزه‌ای از جنگ و صلح به شکل هم‌زمان به شیوه‌ای مرسوم و الگوی معمول رفتار دولت‌ها باشد.

تولید بازیگران متکثر با توان تأثیرگذاری نامتقارن: دولت‌ها متأثر از تحولات قدرت و جنگ، دیگر نه تنها مسئول اولیه حفظ امنیت شهروندان تلقی نمی‌شوند، بلکه دیگر منبع اصلی هویت‌بخشی به شهروندان خود نیز تلقی نخواهند شد. چراکه شهروندان هویت خود را در طیف گسترده‌ای از مراجع نظیر؛ جنبش‌های اجتماعی، جهان‌وطنی‌انگاری، گروه‌های قومی، سبک‌های زندگی و ... جستجو می‌کنند. در این شرایط بازیگران متکثری نیز همچون؛ سازمان‌های بین‌المللی، نهادهای غیردولتی جهانی، سازمان‌های فراملی تروریستی، باندهای قاچاق، شرکت‌های چندملیتی، جنبش‌های اجتماعی و ... در کنار دولت‌ها به کنشگری می‌پردازند، در حالیکه ایده/گفتمان هویت‌بخش ارائه و به منابع قدرت نیز به واسطه پراکندگی فناوری دسترسی کافی پیدا کرده‌اند. این بازیگران متکثر به‌ویژه گروه‌های تروریستی با تمرکز بر وجوه ایده‌محور جنگ نسل چهارم و جنگ شناختی و نیز بهره‌گیری هدفمند از فناوری، ظرفیت

بالایی در ایجاد تهدید و حتی موازنه نامتقارن با دولت‌ها دارند. این تروریسم نوین با تأسیس «دولت مجازی» مهم‌ترین چالش امنیتی دولت‌های ملی خواهند بود.

رقابت جهانی بر سر خلق ایده، تصویر و سوژه: ایدئولوژی و هنجارهای موجود در هر فرهنگ به‌عنوان اصلی‌ترین منابع قدرت به شمار می‌آیند، که از طریق کاربست رسانه، دیپلماسی عمومی، گفتمان سازی سیاسی، تولید دانش و ... بالفعل می‌گردند. بر همین اساس قدرت‌های بزرگ، سلطه و منافع خود را بر پایه تولید ایده و گفتمان، تصویرسازی از آن‌ها و تبدیل آن به انگاره‌های جهان‌شمول، تحقق می‌بخشند. این فرایند فراتر از قدرت نرم، صرفاً بر پایه تبلیغ، جذابیت و اقناع نیست، بلکه به خلق سوژه‌های انسانی در زیست جهان موردنظر می‌پردازد. اما هم‌زمان در مقابل گفتمان قدرت که تلاش بر یکسان‌سازی فرهنگی دارد، ریز گفتمان‌های مقاومت نیز برای حراست از روایت‌های بومی-محلی در برابر سرکوب شکل می‌گیرد. لذا بخش مهمی از رقابت آینده جهانی بر سر تولید معنا و گفتمان خواهد بود. این رقابت در عرصه ابزار خود را در مواجهه رسانه‌های بزرگ جمعی در برابر رسانه‌های متکثر کوچک در فضای مجازی نشان می‌دهد.

توزیع قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور: آن‌چنان‌که آمد توزیع قدرت در گستره جهانی، جهان کنونی را از نظم‌های گذشته که قدرت در شرایط تک‌قطبی یا دوقطبی منحصر شده بود، بدر آورده است. همچنین تکثر منابع قدرت باعث گردیده است تا دسترسی همگان به قدرت تسهیل گردد و کاربست آن به‌واسطه ایده محور شدن و گسترش فناوری‌های جدید، سهل‌تر و کم‌هزینه‌تر گردد. بر همین اساس چالش‌ها در مقابل نظم موجود بین‌المللی در جهت احقاق حقوق همگان و محدود کردن اعمال قدرت از سوی زورمندان جهانی افزایش و تقاضا برای تغییر شکل گرفته است. برای این امر بازیگران جدید بایستی بتوانند استانداردهایی را در حوزه قدرت احراز نمایند. روشن است که مؤلفه‌های سنتی قدرت همچون جمعیت، موقعیت ژئوپلیتیک، منابع، توان نظامی و ... می‌تواند شرط لازم برای ایفای نقش در روند متحول هندسه قدرت جهانی است، ولیکن به‌هیچ‌عنوان کافی نیست. مهم‌ترین مؤلفه در میان عناصر نوین قدرت به‌عنوان شرط کافی، قابلیت یک دولت در استخراج منابع موردنیاز از جامعه داخلی و نیز شکل‌دهی به ترجیحات دیگران و تعیین قواعد بازی دیگران در عرصه خارجی است.

نتیجه‌گیری

دانش سیاست و روابط بین‌الملل مبتنی بر مفهوم مرکزی قدرت شکل گرفته است. اما تأملات نظری و کاربست‌های عینی قدرت، منجر به تحولاتی در این دانش شده است. چراکه قدرت از

یک رابطه اجبارآمیز مستقیم که به کنترل رفتار می‌پردازد، به یک مفهوم متکثر با چهره‌های متعدد، مؤثر بر ترجیحات، انتظارات و انتخاب‌های دیگران به شکل غیرمستقیم، توسعه پیدا کرده است. متناظر با این روند، جنگ نیز به‌عنوان مهم‌ترین عنصر تحول تاریخ و نظام‌های جهانی نیز دچار تحول و گوناگونی در ابزارها، آماج و ... شده است که در فرآیند تغییر پارادایم‌های جنگ قابل‌شناسایی است. به‌گونه‌ای که امروزه هدف اصلی در جنگ‌ها دستیابی به پیروزی در جنگی کوتاه، کم‌شدت با بهره‌گیری حداکثری از فناوری‌های جدید در سلاح‌ها و نیز کاربست هم‌زمان فضای نرم‌افزاری با تاکتیک تأثیرمحوری برای نفوذ به حوزه شناختی دشمنان است که در نظریه‌های مختلف نظامی منعکس شده است. بر این اساس به نظر می‌رسد مطالعه هم‌زمان و تطبیقی میان دو مفهوم قدرت و جنگ در دانش روابط بین‌الملل و نظریه‌های نظامی، می‌تواند ضمن توسعه دانش نظری در این حوزه، به‌خوبی فضای امنیتی-دفاعی پیش رو را در امتزاج با تحولات عرصه سیاست بین‌الملل ترسیم نماید. لذا هدف اصلی این پژوهش «بررسی تطبیقی تحول مفهوم جنگ در نظریات نظامی با تحول در مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل» بوده و این پرسش اصلی مطرح گردید که؛ «بررسی تطبیقی تحول قدرت در روابط بین‌الملل و جنگ در نظریه‌های نظامی، در چه قالب‌هایی مفهوم‌سازی می‌گردد؟» جهت پاسخ به این پرسش ابتدا تحول قدرت در روابط بین‌الملل، با توجه به الگوهای نظری موردبررسی قرار گرفت. این تحول در ۴ قالب؛ تحول در ساخت مفهومی (اهداف، منابع، ابزار و ...)، جابجایی در توزیع قدرت در عرصه جهانی، تحول نظری درباره قدرت شامل تحول درون پارادایمی خردگرایی مدرن از رئالیسم به لیبرالیسم که منجر به مفهوم‌سازی قدرت هوشمند شده و تحول پارادایمی با طرح نظریه پسامدرنیستی قدرت به بحث گذاشته شد. سپس تحولات مفهوم جنگ در نظریه‌های نظامی به بحث گذارده و جنگ را بر اساس؛ منابع و ابزار کاربردی در جنگ در چهار دوره، بر مبنای راهبردهای صحنه نبرد به ۴ نسل تقسیم نمود. در روند توسعه مفهومی جنگ به‌ویژه در «نسل چهارم» آن می‌توان کاربست همه شبکه‌های در دسترس سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی با رویکرد فناوری محور را برای تغییر محاسبات دشمن مشاهده نمود. این تحول منجر به مفهوم‌سازی از «جنگ هیبریدی» شده است. از سوی دیگر با در نظر گرفتن ذهن انسان به‌عنوان بعد ششم جنگ، مفهوم «جنگ شناختی» به‌مثابه تحول پارادایمی مطرح گردیده است.

سپس به پرسش اصلی پژوهش پرداخته شد که؛ «بررسی تطبیقی تحول قدرت در روابط بین‌الملل و جنگ در نظریه‌های نظامی، در چه قالب‌هایی مفهوم‌سازی می‌گردد؟» این بررسی تطبیقی که نتایج آن در نمای شماره ۳ منعکس گردیده است، به‌عنوان فرضیه اصلی این‌گونه

جمع‌بندی می‌گردد که؛ «در تحول مفهومی قدرت و جنگ، می‌توان یک خط سیر متناظر را شناسایی کرد که طی آن جنگ از نسل/دوره اول تا چهارم در جهت توسعه فناوری و به‌کارگیری همه ابزارهای اجبارآمیز در کنار نرم‌افزارگرایی حرکت کرده است که در انتها با جنگ هیبریدی که متناظر با مفهوم قدرت هوشمند در دانش روابط بین‌الملل است، مفهوم‌سازی شده است. چه اینکه در روابط بین‌الملل نیز در تحول ساخت مفهومی قدرت و نیز تحول نظری از رئالیسم به لیبرالیسم، گرایش به تنوع‌بخشی به ابزارهای قدرت و کاربست هم‌زمان اجبار و اقناع قابل‌مشاهده است. همچنین در هر دو دانش روابط بین‌الملل و نظریه‌های نظامی، تحولی پارادایمی با عبور از گفتمان مدرن به وجود آمده که طی آن؛ مبانی فرا نظری، آماج، ابزار، ساختار، چهره و کنش در جنگ و قدرت دچار تحول بنیادین شده است. این تحول پارادایمی را می‌توان در تناظر میان قدرت پسامدرن در نظریه روابط بین‌الملل و مفهوم جنگ شناختی در نظریه‌های نظامی، ترسیم کرد. چه اینکه هردوی این مفاهیم، با عبور از مادی‌گرایی گفتمان مدرن (جنگ هیبریدی و قدرت هوشمند) بجای کنش ترکیبی جهت اجبار و اقناع طرف مقابل، کنشی تولیدی مبتنی بر ساخت سوژه انسانی و کنترل ذهن را دنبال می‌کنند که از طریق ساخت زیست جهان با ابزارهای فناوری-شناختی، روابط سلطه و پیروزی مطلق را هدف‌گذاری می‌کنند.» این تحول متناظر در مفاهیم قدرت و جنگ باعث می‌گردد تا درک راهبردی روشن‌تری نسبت به تحولات آتی امنیتی به وجود آید که برخی از ابعاد آن را می‌توان در؛ «تکثر افقی و عمودی امنیت»، «گسست ناپذیری میان جنگ و صلح»، «بازتولید بازیگران متکثر با توان تأثیرگذاری نامتقارن»، «رقابت جهانی بر سر خلق ایده، تصویر و سوژه» و «توزیع قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور» صورت‌بندی نمود.

قدردانی

از خبرگان توانمندی که در طول پژوهش، دانش خویش را سخاوتمندانه در اختیار محققان این پژوهش قرار دادند و استواری پژوهش حاضر بر مشارکت و دانش این بزرگواران قرار گرفته است بسیار سپاسگزاریم.

منابع

- ابراهیمی‌فر، طاهره و منوری، علی (۱۳۹۱)، «درآمدی بر بازشناسی مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل: چشم‌اندازها و گونه‌ها»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره هجدهم، صص ۲۲-۵.
- احمدی، خدابخش و جاویدی، نصیرالدین (۱۳۹۹). «کاربردهای علوم شناختی در علوم نظامی»، فصلنامه طب نظامی، دوره ۲۲، شماره ۱، صص ۱۲-۲۲.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۸). میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰). «فناوری‌های قدرت در جنگ نرم»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره اول.
- دوئرتی، جیمز و فالتراگراف، رابرت (۱۳۷۲). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.
- راسل، برتراند (۱۳۸۴). قدرت، ترجمه: نجف دریابندری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- زهتاب سلماسی، یعقوب (۱۳۸۹). «نظریه‌های تکاملی جنگ»، فصلنامه علوم و فنون نظامی، سال ششم، شماره ۱۴، صص ۹۲-۷۵.
- زهدی، یعقوب و کلانتری، فتح‌الله (۱۳۹۵). واکاوی پارادایم‌های جنگ آینده، تهران: مرکز تحقیقات راهبردی دفاعی.
- جمشیدی، محمدحسین، شامیری، افشین (۱۳۹۷). «تبیین ارتباط فرهنگ و قدرت در روابط بین‌الملل»، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال هفتم، شماره اول، صص ۲۹-۵۲.
- جونز، مارتین، جونز، رایس و وودز، مایکل (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر جغرافیای سیاسی، ترجمه: زهرا پیشگاهی‌فرد و رسول اکبری، تهران: دانشگاه تهران.
- چگنی‌زاده، غلامعلی (۱۳۹۲). «ایران، جهان اسلام و تغییر در هندسه قدرت بین‌المللی»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره هفتم.
- حسنلو، خسرو (۱۳۸۸: ۷۶). مروری بر مفاهیم جنگ، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.
- حیدری، کیومرث و عبدی، فریدون (۱۳۹۱)، «جنگ‌های آینده و مشخصات آن با تحلیلی بر دیدگاه برخی صاحب‌نظران نظامی غرب»، فصلنامه مدیریت نظامی، سال دوازدهم، شماره ۴۸، صص ۴۳-۷۶.
- فتاحی اردکانی، حسین، مسعودنیا، حسین و امام‌جمعه زاده، سید جواد (۱۳۹۷). «تحلیل مفهوم قدرت و منابع تشکیل دهنده آن از دیدگاه جوزف نای (سخت، نرم و هوشمند)»، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، شماره هجدهم، صص ۱۵۲-۱۳۰.

- قاسمی، فرهاد و اسماعیلی فرزین، ایرج (۱۳۹۶). «جنگ هیبریدی در سیستم بین‌المللی پیچیده-آشوبی»، فصلنامه مدیریت نظامی، سال هفدهم، شماره ۲، صص ۹۲-۵۲.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان، کرمی، کامران و عباس‌زاده، هادی (۱۳۹۰). «قدرت هوشمند؛ تحول نوین قدرت در عصر جهانی‌شدن»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره چهارم، صص ۱۵۰-۱۲۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳). نظام بین‌المللی جدید: هژمونی، چندقطبی یا یک-چندقطبی»، فصلنامه سیاست دفاعی، سال دوازدهم، شماره ۴، صص ۸۱-۱۱۲.
- کلگ، استوارت (۱۳۸۰). چارچوب‌های قدرت، ترجمه: مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- گیلپین، رابرت (۱۳۹۸). جنگ و تغییر در سیاست جهان، ترجمه: سجاد بهرامی، تهران: مخاطب.
- ستاری خواه، علی، خادم، امیرهوشنگ، نصیرزاده، عزیز و میرسمیعی، محمد (۱۳۹۵). «ماهیت صحنه جنگ ترکیبی آینده علیه جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴»، آینده‌پژوهی دفاعی، سال اول، شماره ۱، صص ۴۴-۲۷.
- سلطانی نژاد، احمد، جمشیدی، محمدحسین و پوردست، زهرا (۱۳۹۵). «دگرگونی مفهوم قدرت در پرتو فناوری نوین اطلاعاتی-ارتباطی»، دوفصلنامه دانش سیاسی، سال دوازدهم، شماره اول.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۱). اصول روابط بین‌الملل، تهران: نشر میزان.
- شیروودی، مرتضی (۱۳۸۴). «جنگ، انواع، انگیزه‌ها و جنگ تحمیلی»، فصلنامه رواق اندیشه، شماره ۴۶.
- صادقی، احمد (۱۳۸۱). «بازنگری مفاهیم و مبانی قدرت در روابط بین‌الملل»، سیاست خارجی، شماره ۶۱.
- صبوری‌نژاد، احمد و جمشیدی، محمد (۱۳۹۷). «ظهور جنگ‌های هیبریدی و تأثیر آن بر راهبرد دفاعی آمریکا علیه ایران»، آفاق امنیت، سال یازدهم، شماره سی‌وهشتم، صص ۱۶۵-۱۴۳.
- عباسی، محمد (۱۳۹۵). «نسبت مفهومی قدرت و امنیت نرم در دولت ملی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره سی‌وهفتم، صص ۷۳-۴۰.
- لوکس، استیون (۱۳۷۵). قدرت نگرشی بنیادین، ترجمه: عماد افروغ، تهران: رسا.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲). «تحول رهیافت موازنه قدرت در نظم‌های منطقه‌ای: هویت‌گرایی در برابر ساختارگرایی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۷، صص ۱۶۵-۱۹۲.

- مرندی، محمدرضا و عابدینی، زهرا (۱۳۹۱). «تحول مفهوم قدرت از سخت به نرم و کاربرد آن از سوی آمریکا در مورد ایران»، *فصلنامه رسانه*، شماره ۴، دوره ۲۳، صص ۴۳-۶۸.
- محسنی، علی، جاودانی مقدم، مهدی و حاجی، محسن (۱۳۹۷). تحول پارادایمی مفهوم قدرت و امنیت در عصر جهانی‌شدن و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، سال هشتم، شماره سوم، صص ۹۹-۱۲۹.
- محمدی‌نجم، سید حسین (۱۳۹۳). *جنگ شناختی: بُعد پنجم جنگ*، تهران: مؤسسه آموزشی تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۶). «قدرت، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم»، *اطلاعات اقتصادی-سیاسی*، مهر و آبان، صص ۳۲-۳۹.
- نبوی، عباس (۱۳۸۸). *فلسفه قدرت*، تهران: سمت.
- نصری، قدیر (۱۳۸۶). *قدرت ملی، مبانی، انواع و شاخص‌ها*، تهران: فارابی.
- نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۴). «تحلیل قدرت از دیدگاه استیون لوکس، قدرت از نگاه کثرت‌گرا اصلاح‌طلب و رادیکال»، *فصلنامه راهبرد*، سال، شماره دوم، صص ۳۸۳-۳۹۲.
- وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۶). «فرا تکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره چهارم، صص ۶۹۷-۷۲۴.
- هالستی، کی.جی (۱۳۷۳). *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه: بهرام مستقیمی و مسعود طارمسری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸). «آمریکا: ابرقدرت تنها»، ترجمه: مجتبی امیری، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، دوره ۱۳، شماره ۹ و ۱۰.
- Ackerman, peter & Jack DuVall (2000). *Force More Powerful: A Century of Non-Violent Conflict*, Palgrave Macmillan.
- Barnett, Michael & Raymond Duvall (2005). "Power in International Politics", *International Organization*, No. 59, pp 39-75.
- Bienvenue, Emily & Zac Rogers & Sian Troath (2018), "Innovation and Adaptation Cognitive Warfare", *The Cove network for the Australian Army*.
- Burchill, S & others (2013). *Theories of international relations*, Chapter 3 Liberalism, Palgrave Macmillan.
- Buzan, B. & Little, R. (2000). *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*, London: Oxford University Press.
- Cortright, david (2006). *Gandi & Beyond, nonviolence for an age of Terrotism*, London: paradigm publishers
- Cullen, Patrick J. & Reichborn, Erik (2017), *Understanding Hybrid Warfare*, Multinational Capability Development Campaign (MCDC)
- Haass Richard N. (2008). "The Age of Nonpolarity What Will Follow U.S. Dominance", *Foreign Affairs*, Availavle at: articles 2008-05-03.

- Hay, Colin (1997). "Divided by a Common Language: Political Theory and The Concept of Power", *politics*, Vol 17, No. 1, pp.45-52.
- Huntington, Samuel P. (1996). *The Clash of Civilization and The Remaking of World Order*, New York: Simon and Schuster.
- Ikenberry, John (2006). *After Victory*, Chicago: Stanford University Press.
- Korybko, Andrew (2015), *Hybrid Wars: The Indirect Adaptive Approach To Regime*, Moscoe: ee oples' Friendship University of Russia.
- McCuen, J.J. (2008). "Hybrid wars", *Military Review*, Vol.88, No.2, pp 107-113.
- Nye, Joseph S (2004) .*Soft Power: the Means to Success in World Politics*, NewYork: Public Affairs.
- Nye, Joseph S. & Armitage, Richard L (2008), "Implementing Smart Power: Setting an Agenda for National Security Reform", *Commission On Smart Power*, CSIS: Center for Strategic & International Studies.
- Nye, Joseph (2012). *The Future of Power*, London: Palgrave
- Nye, Joseph S. (2018). "How Sharp Power Threatens Soft Power", *Foreign Affairs*, Jan 24, 2018.
- Lind, W.S. (2004). "Understanding fourth generation war", *Military Review*, Vol.84, No.5, pp12-16.
- Thagard, Paul (2018). "Cognitive Science", *Britannica Concise Encyclopedia*.
- Walt, S. M. (1990). *The origins of alliance*, Cornell University Press
- Sharp, gene (2006). *power & struggle*, Exnending horizons books



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی